

لطائف الطوائف

تأليف

مولانا فخر الدین علی صفی

(موتی سال ۱۹۳۸ء)

بالمقتبہ و تصحیح و تحشیہ و تراجم اعلام

بسی اہتمام

احمد گلپین معانی

از انتشارات

شرکت نسبی اقبال و شرکا،

تھران — خیابان ۱۵۰۵ تہاہ

تلفن ۳۱۸۷۰۱

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

لطائف الطوائف

تأليف

مولانا فخرالدین علی صفی

(موتی سال ۱۳۸۸)

با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تراجم اعلام

بسی و اہتمام

احمد گلچین معانی

از انتشارات

شرکت نسبی اقبال و شرکا،

تہران — خیابان شاہ آباد

تلفن ۳۱۸۷۰۱

چاپ اول ۱۳۳۶

چاپ دوم ۱۳۴۶

چاپ سوم ۱۳۵۲

www.KetabFarsi.com

چاپ سوم در دیماه ۱۳۵۲ در چاپخانه اقبال بطبع رسید

بنام خدا مقدمه مصحح

در سال ۱۳۱۹ شمسی نزد مرحوم شیخ محمد رضا توفیق یزدانی اعلی الله مقامه چیزی میخواندم ، یکرورنسخه‌ی خطی از کتابخانه خود بدرآورده بدستم داد و فرمود بین چه کتاب خویست ، ولی افسوس که مقدمه آن افتاده و معلوم نیست که نامش چیست و مؤلفش کیست ، شما درباره آن تحقیق کنید بلکه نسخه دیگری بدست آید و بدهیم چاپ کنند ، آن نسخه را آنروز همراه بردم و مدتی سرگرم مطالعه آن بودم تا روزی باستاد فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی برخورددم و گفتم کتابی بدین مشخصات نزد من هست که نامش را نمیدانم ، گفتند نامش لطائف الطوائف و تألیف علی بن الحسین الکاشفی است و من خود نسخه‌ی از آن دارم که اکنون پیش یکی از دوستانست پس از آگاهی برنام کتاب و مؤلف آن ، کتاب مرحوم توفیق را رد کردم و چون نسخه مرحوم اقبال در دسترس نبود و از طرفی در آن ایام اوقاتم مصروف تألیف کتاب گلزار معانی بود که هنوز بطبع نرسیده ، توفیق آن حاصل نشد که نیت مرحوم توفیق را جامه عمل بپوشانم ،

پانزده سال از این واقعه بگذشت تا در یکی از روزهای سال ۱۳۳۳ بکیفیت خاصی نسخه‌ی ازین کتاب که در هفدهم رجب سال ۱۲۸۲ کتابت شده و منضم بر سائل دیگر بود نصیب شد و بفکر آن افتادم که آرزوی دیرین مرحوم توفیق را برآورم و روح استاد را شاد گردانم ، این بود که در صدد بدست آوردن نسخ دیگر ازین کتاب برآمدم ولی متأسفانه جز در کتابخانه ملی ملک در جای دیگر نسخه‌ی نیافتم ، کتابخانه ملی ملک سه نسخه ازین کتاب داشت ، یکی از آنها حاوی چهار باب از چهارده باب و دو دیگر منتخباتی درهم و برهم ، و چون هیچیک ازین سه نسخه کامل نبود در صدد برآمدم که نسخه مرحوم توفیق را هم بدست آورم و چون میدانستم که کتب آن مرحوم در اختیار داماد او فاضل محترم آقای کمال الدین

در بندی است ، سراغ ایشان رفتم و نیت خود را گفتم و ایشان بی هیچ مضایقه و با کمال گشاده رویی نسخه خود را تسلیم کردند و از آن استفاده کامل کردم ، در خلال این احوال شنیدم که کتب مرحوم اقبال را بکتابخانه دانشسرای مقدماتی فروخته اند ، لذا بان کتابخانه رفته با زحمت بسیار کتابی را که هنوز نمره نخورده و در فیش نیامده بود بدست آوردم و آن نسخه را در همانجا مطالعه و نکاتی چند یادداشت کردم که شرح آن خواهد آمد ،

در اثناء طبع کتاب یکروز برخوردیم باینکه دوست عزیز من آقای حاج محمد رضائی مدیر محترم کتابخانه خاور در مقدمه کتاب روضه الشهداء چاپ خودشان نوشته اند که قصد طبع کتاب **لطائف الطوائف** را دارند ، بلافاصله نزد ایشان رفتم و پس از بیان مطلب معلوم شد که ایشان هم نسخه یی دارند و همینکه متوجه اقدام من بطبع آن شدند با کمال جوانمردی نسخه خود را در اختیار نگارنده گذاشتند و این پیش آمد خیر سبب شد که نمونه های چاپی را تا پایان کار با نسخه ایشان مقابله کردم ،^۱

۱ در مقابل کردار کریمانه آقایان در بندی و رضائی بد نیست تذکار داده شود که از آغاز طبع این کتاب شنیدم که شخصی در صدد فروش ده بیست مجلد کتاب و مرقع است که در میان آنها یک نسخه چهار صد ساله هم از لطائف الطوائف موجود است ، واسطه معامله یکی از خرده فروشان جلوخان مسجد سلطانی بود و با نگارنده آشنایی داشت ، بتوسط او برای فروشنده پیغام فرستادم که من این کتاب را زیر چاپ دارم اگر نسخه خود را چند روزی بامانت می دهد متشکر میشوم و اگر جداگانه می فروشد خریدارم ، جواب شنیده بود که همه را یکجا می فروشم و چون هر کتابی را پینج برابر بهای واقعی قیمت نهاده بود هیچکس نمی خرید تا چه رسد بمن که اگر بیبهای مناسب هم میگفت توانایی مالی نداشتم ، ولی ناگزیر دست از طلب باز نمیداشتم و غالباً واسطه را بمنزل او می فرستادم تا مگر آن نسخه را بتهنایی و بهرمبلفی که صاحب ادب گستر و معارف پرور آن ! مایلست برای نگارنده خریداری کند و فروشنده همچنان امتناع میکرد تا روزی که طبع کتاب پایان رسید ، در همانروز واسطه را گفتم که کتاب چاپ شد و دیگر نیازی بدان نسخه ندارم اکنون آنرا بیکصد ریال هم کسی نمی خرد ، او این سخن را بصاحب کتاب گفتم و فردای آنروز نسخه را فرستاده بود که بهفتصد و پنجاه ریال خریداری کنم ، نسخه را گرفتم و دیدم که قسمت زیادی از آغاز آن افتاده و آنچه باقی مانده بقدر نیمی از اصل کتابست ، باری بزحمت زیاد نسخه را رد کردم زیرا بهیچوجه قبول نمی کرد و میگفت بهای آنرا باید بدهی ، خیلی میل داشتم که این شخص فرهنگ دوست را بنام و نشان بخوانندگان معرفی کنم ولی همین تذکار برای انتباه او و سنجش عمل دیگران کافیت .

ترجمه احوال مؤلف

بیشتر مورخان و تذکره‌نویسان در ذکراحوال مؤلف این کتاب **فخرالدین علی صفی** و درجه نسبت وی و پدرش **کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی** بانورالدین **عبدالرحمن جامی** دوچار اشتباه شده‌اند و نخستین کسی که پیی با اشتباه آنان برده است **حاج معصومعلیشاه** صاحب کتاب **طرائق الحقائق** است و چون بعضی از معاصران تحقیق او را بخود نسبت داده‌اند نگارنده نخست آنچه را که وی در ترجمه احوال **فخرالدین علی صفی** در کتاب طرائق آورده است عیناً نقل میکنم و از آن پس بذکر تحقیقات خود و نکات دیگر میپردازم :

«**فخرالدین علی بن مولانا حسین الکاشفی** ، تخلص **صفی** ، مینماید چنانکه در این رباعی گوید :

رباعی

ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحر ، فراغتست و بر ساحل ، شین
 بردار صفی نظر ز موج کونین آگاه ز بحر باش بین النفسین
 و کتاب **رشحات عین الحیات** را در سال ۹۰۹ تألیف کرده و کلمه **رشحات** را تاریخ یافته و در آن کتاب **سلسله نقشبندیه** را ترجمه نموده و خود مرید **خواجه عبیدالله احرار نقشبندیست** و در آن کتاب در ترجمه **جامی** گوید: والد راقم اینحروف علیه الرحمه ملازمت حضرت مخدوم بسیار میکردند و از ایشان بالتفاتی و اشارتی بشغل باطنی

۱ - معصومی شاه : حاج میرزا معصوم معروف بمیرزا آقا از اکابر عرفای شاه نعمه‌اللهی عصر حاضر که لقب طریقتی او معصومعلیشاهست و لادتش ۱۲۷۰ و وفاتش ۱۳۴۴ و تألیفاتش عبارتست از :

۱ - تحفة الحرمین و سعادة الدارين ۲ - جنگل مولى ۳ - طرائق الحقائق ، «ریحانة الادب»

۲ - خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار نقشبندی از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود، سلاطین ترکستان و خراسان از فرموده‌اش تخلف روا نمیداشتند و فات خواجه در سمرقند، بسال ۸۹۶ واقمشد و امیر نظام‌الدین علیشیر در تاریخ وی گفت :

خواجه خواجگان صیداقه مرشد سالکان راه یقین

شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت «خلدبرین»

« طرائق ج ۳ ص ۴۵ و ۴۶ »

این طائفه مشرف شده بودند میگفتند که در ماه ذیحجه سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس حضرت امام همام علی الرضا علیه التحیه والسلام، در واقعه دیدم که از روضه قدم بیرون نهادم عزیزی در نظر من پیدا شد نورانی، پیش رفتم، سلام کردم جواب دادند و فرمودند باین شهر کی آمده‌ی؟ گفتم دوسه روزست، گفت کجا منزل کرده‌ی؟ گفتم فلان موضع، گفت برو احمال و اطفالی که داری بیار و در منزل ما نزول کن که برای توجای نیکو مقرر کرده‌یم، بنده از روی تواضع گفتم بنده شمارا ملازمت نکرده‌ام، فرمودند که مرا سعدالدین کاشغری میگویند، زود باش و خود را بمنزل ما برسان، این بگفتند و روان شدند و من بیدار شدم چون روز شد از مردم پرسیدم، آنها سعدالدین مشهدی زاهد را نشان دادند و نه آن بود که در خواب دیده بودم، ناگاه قافله‌ی ازهری در رسید و آشنایان بودند، استفسار از مشایخ هری نمودم، معلوم شد مولانا سعدالدین کاشغری در هری مقتدای خلق بوده و در همان ایام از دنیا رحلت فرموده بعد از چند گام که بهری آمدم بر سر مزار سعدالدین بملازمت مخدوم یعنی جامی رسیدم و در خلوتی این واقعه را عرض نمودم فرمودند چه تعبیر بخاطر رسیده؟ گفتم چنان بخاطر آمده که در هرات وفات یابم و مرا در تحت مزار ایشان دفن کنند، فرمود چرا تعبیر برینوجه نمیکنی که ایشان ترا بمنزل معنوی خود که عبارت از نسبتی است که ایشان در آن پیموده‌اند دلالت کرده‌اند، حمل آنواقعه باین نوع کردن بهترست و چون مخدوم این تعبیر فرمودند من بنیاز تمام گفتم که حالا ایشان نقل کرده‌اند و بجای ایشان شما بید، اگر بطریقی اشارت فرمایید غایت بنده نوازی باشد، مخدوم چنانچه عادت ایشان بود استبعاد نمودند و خود را از آن معنی دور داشتند، لکن در آن اثناء بطریق کنایت بشغلی اشارت فرمودند و چون راقم این اوراق را در ماه شعبان سنه اربع و تسعمائه (۹۰۴) بمخدمت خواجه کلان! ولد بزرگوار مولانا سعدالدین نسبت مصاهرت واقع شد

۱ - شیخ سعدالدین کاشغری از اکابر اولیاء و مقتدا بود و شائی رفیع داشت وفاتش بسال

۸۶۰ هجری واقع شد و قبرش در خیابان در تحت مزارست، «مزارات هرات ص ۱۸۵»

۲ - خواجه محمد اکبر معروف بخواجه کلان پسر کلان شیخ سعدالدین کاشغری از اصحاب

خواجه عیдахه احرار بوده و در سال ۹۱۴ وفات یافته و قبرش پایین مزار شیخ سعدالدینست،

«مزارات هرات ص ۲۰»

و بیندگی قبول کردند ، خدمت والد گفتند آن واقعه که من پیش ازین بجهل سال دیده بودم اینزمان تعبیر یافت ، و نیز در آخر ترجمه جامی گوید که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار سعدالدین کاشغری دو صبیّه داشتند یکی بحباله مخدوم یعنی جامی درآمد و دیگری حواله راقم حروف شد و درین معنی گفته شده بود :

قطعه

دو کوب شرف از برج سعد ملت و دین

طلوع کرد و برآمد بسان در ز صدف

از آن یکی بضیا گشت بیت عارف جام

وزین حضیض وبال صفی شد اوج شرف

و نیز در آخر ترجمه شمس الدین محمد روحی^۱ میگوید که باعث شدند و سعی جمیل بتقدیم رسانیدند که راقم اینحروف را نسبت مصاهرت بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار مولانا سعدالدین دست داد و خود در مجلس عقد نیز باتفاق خدمت مولانا رضی الدین عبدالغفور^۲ حاضر شدند و در حضور ایشان عقد منعقد گشت الی آخر ما قال ، (راقم گوید : مقصود از نقل این عبارات رفع شبهه بیست که از برای محقق شوشتری^۳ و بعضی معاصرین واقع شده باختلاف ، والله یعصمنا) توضیحش

۱ - از اکابر سلسله نقشبندیّه است ، در سال ۹۰۴ وفات یافته و قبرش در گازرگاهت ،

« مزارات هرات ص ۴۴ »

۲ - رضی الدین عبدالغفور لاری از اولاد سعدبن عباده است که از اصحاب رسول خدا

محمد مصطفی صم بوده ، وی از اجلّه تلامذه نورالدین عبدالرحمن جامیست ، در علوم عقلی و نقلی یگانه زمان بود و جامی در تعریف وی گفته است :

آنجا که فهم و دانش ، مرغی بود شکاری

بازیست تیز رفتار ، عبدالغفور لاری

در سال ۹۱۲ وفات یافته و قبرش در پایین مزار جامیست . « مزارات هرات ص ۲۱ »

۳ - قاضی ثورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین متخلص به « توری » بعد از تألیف

مجالس و احقاق الحق بفرمان جهانگیر پادشاه از ضربت چوب خاردار جان سپرده در اکبرآباد متصل بیاب قندهاری مدفونست و معتقدانش گنبدی رفیع و بقعه‌یی متیع بر مزارش ساخته‌اند ، « صبح گلشن »

تاریخ وفاتش درین قطعه مذکورست :

سپهر فضل و وحید زمانه پاک سرشت

سر اکابر آفاق میرنورالله

ازین خرابه روان شد بسوی قصر بهشت

بنیمه شب بیست و شش از ربیع اخیر

خرد بصفحه دهر افضل العباد نوشت ۱۰۱۹

چو دل ز فکر طلب کرد سال تاریخش

بقعه پاورقی در صفحه ۶

آنکه قاضی در اول مجالس بمناسبت سبزواری حکایتی خود فرموده که : مؤلف این کتاب در وقتی که در مشهد مقدس بتحصیل علوم و تکمیل نفس شوم اشتغال داشت، از بعضی اعیان آن دیار شنید که چون کمال الواعظین مولانا حسین کاشفی بجهت نظم بعضی از مصالح دنیاداری بدارالسلطنه هرات رفت و مدتی بعد بصحبت میرعلیشیر مشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملاجامی پای بند شد و مردم سبزواری با او بدگمان شدند..... تا آخر حکایت و معلوم شد که همداماد جامی پسر بوده نه پدر، فخرالدین است نه کمال الدین، و در تذکره ریاض العارفین، مورخ معاصر میفرماید: کاشفی سبزواری در هرات با مولانا جامی ملاقات کرد و مصاهرت جامی را پذیرفت و مولانا فخرالدین علی ازو متولد شد! و نیز میفرماید صفی سبزواری فخرالدین علی بن مولانا حسین الواعظ المتخلص بکاشفی پدرش از معارف فضیلاست، بهرات رفت، شرف مصاهرت مولانا جامی را دریافت و فخرالدین علی صبیبه زاده مولانا جامیست، و سید معاصر در روضات الجنات ترجمه مولانا حسین را آورده میفرماید (و تزوج فی تلك الأيام بهاعلی أخت المولی عبدالرحمن الجامی قائمهم بسببه عند أهل بلده) « طرائق الحقائق ج ۳ ص ۴۸ و ۴۹ »

خواندمیر مؤلف حبیب السیر پس از ذکر احوال مولانا کمال الدین حسین الواعظ از پسرش فخرالدین علی بدین شرح یاد کرده است : و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرين و تسعمائه (۹۲۹) که این اجزاء سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین، مولانا فخرالدین علی قائم مقام والد بزرگوار خویش بوده، صباح روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع

« مانده از صفحه قبل »

و پسرش میر سید شریف در رثاء پدر چنین گفته :

گر خون تو ریخت خصم بد گوهر تو شد خون تو سرخ رویی محشر تو
سوزد دل از آنکه کشته گشتی و چو شمع جز دشن تو نبود کس بر سر تو
« تذکره لطائف الخیال تألیف محمد عارف شیرازی »

- ۱ - مقصود رضا قلیخان هدایتست (۱۲۱۵ - ۱۲۸۸ هـ) که ریاض العارفین، مجمع الفصحاء، سفرنامه خوارزم، ذیل روضة الصفا و فرهنگ انجمن آرای ناصری از آثار چاپ شده اوست،
- ۲ - میر محمد باقر بن حاج میرزین العابدین موسوی خوانساری رحمة الله علیه از اکابر علمای امامیه است و ولادتش ۲۲ صفر ۱۲۲۶ در خوانسار و وفاتش هشتم جمادی الاولی ۱۳۱۳ در اصفهان بوده و در تخت فولاد مدفونست، « ریحانة الادب »



نمونه خط مولانا فخرالدین علی صفی و پدرش مولانا حسین کاشفی واعظ
که از پشت صفحه اول شرح چفینی متعلق بکتابخانه ملی ملک
عکس برداری شده است

www.KetabFarsi.com

اصناف فیوضاتست بنصیحت وارشاد فرق عباد سپرداژند والحق در آن امر باحسن وجهی وابلغ صورتی رایت تفوق بر امائل وفاضل میافرازند و ازسایر اقسام فضائل نیز بهره تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه صم برلوح خاطر عاظر مینگارند از منظومات مولانا فخرالدین ، محمود و ایاز که بروزن لیلی و مجنون در سلك تحریر کشیده‌اند در میان مردم مشهورست و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور »

در لطائف نامه ، ترجمه مجالس النفالی ص ۹۸ ترجمه وی چنین آمده است :
مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است و بغایت جوانی درویش و شوش و دردمند وفانی صفت است و دو بار بجهت شرف صحبت **خواجه عبیدالله** از هرات بدارالفتح سمرقند رفت ، گویند که آنجا بشرف قبول ممتاز و بسعادت ارشاد و تلقین سراج آراز گشته بخراسان آمد ، و طبعش خوبست ، این مطلع ازوست :

با لب لعل و خط غالیه گون آمده‌یی عجب آراسته از خانه برون آمده‌یی

حبس یکساله هرات

بطوریکه مؤلف خود در دیباچه کتاب نوشته است : در شهر سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۹) بواسطه تحوّل روزگار و تقلّب لیل و نهار و بعد از خلاص و نجات از حبس یکساله هرات و تحمّل انواع ریاضات و اصناف بلیات بعدود هرات مرور و بجزایر غرچستان ، عبور افتاد » و این حبس نه چنان بوده است که وی را

۱- غرچستان : منسوب بغرش و بمعنی جایگاه آنست ؛ غرچستان هم گفته میشود و آن سرزمینی است سرخود و آزاد که شاه ندارد و پادشاهی را نیز بدان راه نیست ، هرات در باختر و غور در خاور و مرورود در شمال و غزنه در جنوب آن میباشد ، بشاری گوید نام آن « غرج الشار » است بمعنی جبال ملک یا شاه کوه ، چه غرج : کوه ، و شار : پادشاهست که عوام آنرا غرچستان نام نهاده‌اند ملوک آنجا تا امروز « شار » نامیده میشوند ، این سرزمین پهناور و دارای دهستانهای بسیار و دهمنبر در آنست که بزرگتر آنها در « بشیر » قرارگاه « شار » میباشد و آنجا را نهریست بنام مرو رود ، و نیز گویند این ولایت را دروازه‌ها و دره‌هایی از آهنت که کس را یارای آن نیست که بسی کسب اجازتی از آنها درآید و آنگاه عدل حقیقی در آنجا حکم فرماست که اثاره عدل عمرین است و مردم آن نیکوکار و خیرخواهند ، استخری گوید « غرج الشار » رادو شهرست ، یکی از آندو « بشیر » و دیگری « سورمین » که در بزرگی یکدیگر را مانند و پادشاه را درین دوشهر جایگاهی نیست و « شار » که مملکت بنام اوست در کوهسار در دهستانی بنام « بلیسکان » جایگزین میباشد ، این دو شهر را آب فراوان و بسیاری باغ و بوستانست ، از بشیر برنج و از سورمین مویز بمقدار کثیر بسیاری از شهرها برده میشود ، از بشیر بسورمین که بجانب جنوبی کوه برسد نزدیک یک منزلت و بختری شاه بن میکائیل منسوب بغرش یا غورست ، و در قصیده‌یی از آنجا یاد کرده است ، « معجم البلدان »

بگناهی مأخوذ و محبوس گردانیده باشند بلکه بسبب غلبه عبیدالله خان اوزبک و محاصره هرات تمام مردم آنشهر در مدت محاصره محبوس بوده اند و خلاصه اینواقعه در منتظم ناصری بدین شرح آمده است : هم درینسال (۹۳۸) در بیست و نهم رمضان عبیدخان با لشکری فراوان بظاهر هرات نزول کرده این بلده را محاصره نمود و راه وصول آب و آذوقه را بر اهالی شهر بست و کار روز بروز بر هراتیان سخت تر و تنگتر شد و مجاعت بدرجه بی رسید که مردم بر سر گوشت سگ و گربه نزاعها میکردند و اینشهر در بند محاصره و غلا بود تا چهاردهم ربیع الاول سال بعد که نهصدوسی و نه باشد خیر توجه شاه طهماسب باینطرف گوشزد عبیدخان گردید و راه فرار پیش گرفت و هرات از محاصره خلاصی یافت ،

سفر غرچستان

پس از استخلاص هرات ، فخرالدین علی صفی که از حملات پیاپی عبیدالله خان بدان سامان و قتل و غارتها و قحطی و سختی درسه چهار ساله اخیر بتنگ آمده بود و در پی جایگاه امنی میگشت بقصد ملازمت شاه محمد سیف الملوک راه غرچستان را در پیش گرفت تا یکچند باسودگی بگذراند و از کشمکشهای اوزبک و قزلباش بر کنار ماند و حسابش هم درست بود زیرا که (غرچستان ناحیتی است کوهستانی بین هرات و غور و مرورود و غزنه و دست یافتن بدان ناحیت بسبب راههای صعب العبوری که دارد مشکل مینمود و قلعه عظیم آنجا همیشه با درهای آهنین محکم بسته بود و اسیر آنجا در قصبه معروف بلیکان که شهر هم بآن میگفتند و در میان کوه واقع بود منزل داشت و بواسطه همین موقعیت بود که غرچستان در تمام انقلابات خراسان استقلال خود را حفظ کرد ، شاه محمد سلطان فخرالدین علی را با احترام پذیرفت و از اینکه او زنده مانده است خوشوقت شد و موجبات آسایش ویرا فراهم ساخت و فخرالدین علی بقصد تلافی محبتهای شاه محمد سلطان قصیده بی در مدح وی سرود و لطائف و نوادری را که بروز گاران پیش فراهم آورده بود بصورت کتاب حاضر تقدیم او کرد) و از اینکه از عذاب حجیم رسته و بچنت نعیم پیوسته ، شاگرد بود چنانکه خود گفته است :

منم رسیده بدین ملک چون بهشت مغلد
 هزار شکر خدا را که از عنایت سلطان
 بحکم آنکه «مَعَ الْعُسْرِ يُسْر» گشت میسر
 ولی از آنجا که :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
 یکی چنانکه در آینه تصور ماست

هنوز از گرد راه و رنج رکاب نیاسوده بود که «شاه طهماسب صفوی
 در اوائل بهار همانسال منتشاسلطان و حسین خان و امیر بیگ روملو حاکم قم را
 بتسخیر غرچستان فرستاد و خود بطواف مشهد مقدس رضوی رفت و امراء فتح
 آندیار کرده شاه محمد سیف الملوک را که بغرچستان استیلاء یافته بود دفع کرده
 بیایه سریر اعلی آمدند»^۱

وفات مؤلف

همینکه بهشت غرچستان بجهنم سوزان بدل شد فخرالدین علی فرار را
 برقرار ترجیح داده دوباره بسوی هرات رهسپار گردید ولی صدماتی که درین چند
 ساله دیده بود و خستگی و کوفتگی راه صعب العبور غرچستان دست بدست هم داده
 او را از پای در آوردند تا در حوالی هرات زندگانی را بدرود گفت و رخت از جهان
 فانی بر بست آنگاه جسد او را بداخل شهر برده دفن کردند^۲

مدت عمر

چنانکه یاد شد امیرعلیشیر نوایی در مجالس النفائس که سال تألیف آن
 (۱۸۹۶) است ویرا جوانی بغایت درویش و شوش و دردمند و فانی صفت معرفی کرده
 که دوبار از هرات بسمرقند رفته تا از خواجه احرار اجازه ذکر یافته است، هرگاه
 برای جوانی بدین اوصاف که درد طلب بقرارش ساخته و بفکر تزکیه نفس و تصفیه

۱ - نگاه کنید بخلاصه التواریخ میراحمد منشی و جهان آرای غفاری و احسن التواریخ روملو
 و منتظم ناصری ،

۲ - در کتاب : الانوار القدسیة فی مناقب السادة النقشبندیة چاپ مصر در ۱۳۴۴ ص ۱۳۷
 ذکر وفات ری بدین شرح است : وَ تُوَفِّي فِي ظَاهِرِ هَرَاتٍ وَ نُقِلَ نَعْتُهُ إِلَيْهَا وَ ذَلِكَ سَنَةَ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ تِسْمِيَانَهُ
 « مقدمه مواهب علیه »

در تذکرة سام میرزا سال وفات فخرالدین علی ۹۰۹ آمده ولی ظاهراً غلط چاپی است زیرا
 که عموم مورخان و تذکره نویسان سال وفات او را ۹۳۹ نوشته اند ،

باطن افتاده است سنی در حدود بیست سال فرض کنیم ، تا ۹۳۹ که سال وفات اوست تقریباً شصت و سه سال داشته است ،

طریقه و مذهب

سام میرزای صفوی^۱ در تحفه سامی آورده است که : مولانا فخرالدین

علی پسر مولانا حسین واعظت و او نیز همچون پدر بوعظ مردم میپرداخت روزی در اثناء وعظ گفت :

تو نه رندی نه زاهدی حافظ می ندانم ترا چه نام کنم

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

حاصل که مذهب او این حال داشت اما مشربش عالی بود^۲

مرحوم شیخ محمد علی تبریزی خیابانی «مدرس» صاحب ریحانة الادب

مینویسد : فخرالدین علی بن حسین کاشفی ، واعظی است معروف از اکابر قرن دهم هجرت ملقب بفخرالدین و صفی الدین که گاهی تخفیفاً صفی نیز گویند و در مساجد و مناظر بوعظ مردم اشتغال داشتی ، روزی در اثناء وعظ گفت که طرفدار هر کدام از سنی یا شیعه باشم مرد دیگری را سخت و گران باشد ، اینک من نه سنی هستم و نه شیعی ،

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست^۳

فاضل محترم آقای محمدرضا جلالی نائینی در مقدمه کتاب مواهب علیّه

۱ - سام میرزا فرزند شاه اسمعیل اول در سال وفات مؤلف این کتاب شانزده سال داشت و حاکم هرات بود و در تاریخ وفاتش بین مورخان و تذکره نویسان اختلاف بسیار هست ،

۲ - تحفه سامی ص ۶۸ ،

۳ - ولادتش ۱۲۹۶ و فاتش ۱۳۷۳ «ریحانة الادب ج ۶ ص ۲»

۴ - لقبش فخرالدین بوده و در شعر صفی تخلص میکرده ، در مقدمه مواهب علیّه ص ۲۵ بنقل از رشحات مذکورست که مولانا عبدالرحمن جامی نیز نسبت بفخرالدین علی کمال عطوفت و مهربانی را داشته مثلاً تاریخ ولادت خواجه صفی الدین محمد را کلمه « فخر » که لقب فخرالدین علی است اختیار کرده پس از فوت صفی الدین محمد تخلص « صفی » را بفخرالدین علی داد تا یادگار پسر ناکام خود باشد ،

۵ - ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۹۶ ،

تألیف مولانا حسین کاشفی واعظ نوشته است : مؤلف ریاض العلماء و صاحب روضات الجنات و دیگر تذکره نویسان آورده اند که فخرالدین علی نیز مانند پدرش مذهب تشیع داشته لیکن تشیع او نزد ما محرز نیست زیرا که وی پیرو مشایخ سلسله نقشبندیّه بوده است و این سلسله همچنانکه یاد کرده ایم از اهل سنت و جماعت میباشند، با اینهمه محبت زیاد با اهل بیت داشته است»^۱

در اینکه وی مرید خواجه احرار بوده که از کبار مشایخ این طایفه است و دختر محمد اکبر مشهور بخواجه کلان فرزند ارشد سعدالدین کاشغری را داشته که ایشان نیز از اکابر این فرقه اند و با جامی همدا مآد بوده که او نیز از این سلسله است، جای هیچ تردیدی نیست ولی باقرائنی که در دست هست که احتمال کلی می رود که وی شیعه بوده، از آن جمله است باب اول و دوم این کتاب و فصول مختلفه آن که متضمن نکات شریفه و حکایات لطیفه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و دلیل بر تشیع مؤلف آن تواند بود، و بطوریکه علامه فقید مرحوم محمد قزوینی در پشت نسخه مرحوم اقبال بخط خود نگاشته است : مؤلف این کتاب شیعه اثنا عشری خالص مخلص بی هیچ شائبه بوده است و برای دوازده امام در اوائل کتاب فصلی مفید پرداخته و علامات ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص بدو ذکر کرده است»

دیگر آنکه خود در مقدمه کتاب حرز الامان من فتن الزمان مینویسد : چنین گوید فقیر داعی و حقیر خالی از دواعی علی بن الحسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفتی ایدّه الله باللطائف الخفیّی که این رساله بیست کثیره الفوائد و غزیره العوائد مشتمل بر خواص و آثار حروف مقطعه قرآنی و اسماء الحسنی و سور آیات فرقانی که از نفائس علوم خفیه است و منسوب و مخصوص است بحضرات کرام ائمه اهل بیت علیهم التّحیة و الشّناء و السلام..... و چون مباحث این کتاب از جمله علوم بیست که منسوب بالعبا و ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین است، لاجرم مقالات و ابواب آنرا بر پنج که عدد آل عباس است بنا نهاد و فصول آن ابواب را که در اثناء کتاب تفصیل خواهد یافت بر دوازده که عدد ائمه اثنا عشر است قرار داد»

دیگر قصیده بیست که در مقدمه کتاب حاضر در مدح شاه محمد سلطان سروده و شامل این ابیات است :

بسر شاه ولایت علی عالی اعلی
بزرگوار خدایا بحق جمله امانان
بعق آل محمد بنور عترت احمد
که باد حضرت سلطان بان برادر ارشد
با اینهمه اگر هم بر سر منبر گفته باشد که: مذهب عاشق ز مذهبها جداست
عیبی نخواهد داشت ،

تالیفات

- تالیفات فخرالدین علی صفی ازینقرارست :
- ۱ - رشحات عین الحیات ، در احوال سلسله نقشبندی که در هند بطبع رسیده و محمد بن محمد الشریف هم آنرا بترکی ترجمه کرده است ،
 - ۲ - انیس العارفين فی المواعظ ،
 - ۳ - محمود و ایاز منظوم بروزن لیلی و مجنون نظامی ،
 - ۴ - حرز الامان من فتن الزمان ، در خواص آیات و حروف مقطعه قرآنی ،
 - ۵ - کشف الاسرار که تلخیص و شرح اسرار قاسمی تالیف پدرش مولانا حسین واعظست و در هند چاپ شده است ،
 - ۶ - لطائف الطوائف ، که همین کتاب حاضرست ،

سابقه طبع این کتاب

- ۱ - در سال ۱۸۸۳ مسیحی مجموعه بی حاوی منتخباتی از چند کتاب و چند رساله از قبیل : ۱ - ظفر نامه « پند نامه یوزر جمهر » ۲ - آداب سلطنت و وزارت ۳ - تاریخ بخارا ۴ - فضائل بلخ ۵ - لطائف الطوائف ۶ - بیان الادیان ۷ - رساله حاتمیه « تالیف ملاحسین کاشفی » ۸ - راحة الانسان ، در پاریس توسط مستشرق مشهور: ش ، شفر فرانسوی برای شاگردان مدرسه زبانهای زنده مشرق طبع و انتشار یافته است درین کتاب دو حکایت از فصل ششم از باب هشتم و فصول اول و پنجم و ششم و هفتم و هشتم از باب نهم کتاب حاضر چاپ شده است و مسیو شفر در تعلیقات خود ترجمه احوال شعرائی را که نامشان در فصول مزبور آمده است با استفاده از تذکره دولتشاه و تحفه سامی و مجالس النفاثس و تذکره حسینی بزبان فرانسه برای شاگردان مدرسه مذکوره نوشته است ،

شفر آگاهی از احوال **فخرالدین علی صفی** نداشته و او را بتبعیت از میر حسین دوست صاحب تذکره حسینی با صفی الدین خراسانی مرید خواجه ناصر هروی اشتباه کرده^۱ و نوشته است که فخرالدین علی صفی این حکایات را از پدرش آموخته است که از علماء بزرگ بوده، غافل از اینکه وی مانند پدرش از علماء و دانشمندان عهد خود بوده است،

شفر خود ازین کتاب نسخه‌ی داشته و برای چاپ آنمقدار که گفتیم از نسخه بریتیش میوزیم نیز بتوسط دکتر ریو استفاده کرده است،^۲

۲ - در سال ۱۹۳۷ مسیحی مجموعه دیگری شامل منتخباتی از: نصیحة الملوك فارسی، ابن بلخی، ذرّة الاخبار و لمعة الانوار، مطلع السعدین، توزك بآبری، لطائف الطوائف، نگارستان، پادشاه‌نامه و غیرها بتصحیح **پروفیسور محمد شفیع** برای یونیورسیتة پنجاب در پنجاب بطبع رسیده است، درین مجموعه از کتاب لطائف الطوائف، فصول ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ از باب نهم مندرجست، حواشی و تعلیقاتی هم ندارد و مؤلف آن **علی بن صفی بن ! ملاحسین** واعظ کاشفی معرفی شده است،

۳ - محقق دانشمند آقای **علی اصغر حکمت** در کتاب جامی خود (ص ۱۰۵) شانزده حکایت از مجموع سی و دو حکایت فصل چهارم از باب نهم این کتاب را از نسخه مغلوب مرحوم اقبال نقل فرموده و در مقدمه آن چنین نگاشته اند: **مولانا فخرالدین علی کاشفی** متخلص به **صفی** صاحب **رشحات** که مکرر از او نام برده ایم کتابی دیگر دارد موسوم به **لطائف الطوائف** که بسال تسع و ثلاثین و تسعمائه یعنی چهل سال بعد از فوت جامی تألیف کرده و در آن حکایات و نوادر بدیع از طبقات مختلف انام جمع آورده و از آنجمله فصلی را مخصوص «لطائف عارف جام» قرار داده و نزدیک به سی حکایت نادره از وی روایت کرده و ما از آنجمله چند حکایت را که علاوه بر ظرافت معنی، شعاعی بر تاریخ حیات و عقائد و آداب استاد میافکنند در اینجا نقل میکنیم»

۱ - اگر مقصود از صفی الدین خراسانی، فخرالدین علی صفی و مقصود از خواجه ناصر هروی، خواجه احرار ناصرالدین عیبدالله باشد باز هم در نامها اشتباه است،

۲ - نوشته شفر را دوست دانشمند آقای **عبدالحسین بیات** از فرانسه بفارسی ترجمه کردند و بدین مناسبت از ایشان تشکر میکنم،

۴ - فاضل محترم آقای سید محمد رضا جلالی لائینی در مقدمه کتاب مواهب علیه (ص ۲۷ و ۲۸) در شمار آثار قلمی فخرالدین علی صفی، لطائف الطوائف را نیز نام برده و نوشته اند: کتابیست بسیار مشهور و متداول و بچاپ نیز رسیده است» ولی نگارنده تا کنون نسخه کامل چاپی این کتاب را ندیده و از کسی نیز نشنیده‌ام،

فوائد این کتاب

اگرچه پیش ازین تألیف، کتابهای بسیار در حکایات و نوادر و وقایع بتازی و پارسی نوشته شده است که در حواشی بتقریبی نام بعضی از آنها برده شده ولی هیچیک باین سبک و سیاق و جامعیت نیست و این کتاب که مستقلاً در باب محاضرات و مناظرات تألیف یافته، علاوه برداشتن فوائد تاریخی بسیار و نکات ادبی بیشمار، مجموعه نفیسی است از لطائف و طرائف طبقات مختلفه که مؤلف دانشمند آن با ذوق سرشار شاعرانه و طبع دقیقه یاب و نکته سنج خویش در جمع آوری و تنظیم و تدوین آن سالها رنج برده تا چنین اثری سودمند و نغز و دلپسند بانثری بسیار ساده و روان که هیچگونه تکلفی در آن بکار نرفته است، از خود بجا نهاده و خاصه آنچه که مربوط بعصر و زمان مؤلفست از لطائف عارف جام و فرق مختلفه انام، اطلاعات و نکات ذقیمتی است که مخصوص و منحصرست بهمین کتاب و در جای دیگر دیده نمیشود،

رو بهمرفته مندرجات این کتاب که در طول قرنها بوجود آمده و مؤلف بمنظور خاصی از میان کتب اسلاف آنها را جمع آوری کرده، اطلاعات عصری خود را بدان منظم ساخته و باینصورت در آورده است، گنجینه بیست مشحون از حکم و امثال و نوادر و مواعظ و لطائف و طرائف در مناظرات و محاضرات که شعراء و نویسندگان و خطباء و وعاظ بدانستن و بکار بستن آنها نیازی هرچه تمامتر دارند، علاوه برین مبتلایان بامراض عصبی را این کتاب داروی شفا بخشی است که باسایش فکر و آرامش خاطرشان کومکهای مؤثر خواهد کرد،

معرفی نسخ و روش تصحیح

۱ - نسخه شخصی که در هفدهم رجب سال ۱۲۸۲ کتابت شده نسخه بیست مغلوط و چند صفحه از آغاز کتاب را فاقدست، و در حواشی از آن بنشانه نسخه «ک» یاد شده است،

۲ - نسخه شماره ۱۸۵۲ کتابخانه ملی ملک که در قرن دوازدهم کتابت شده فقط حاوی چهارباب از چهارده بابست و از فصول موجود آن نیز بعضی حکایات افتاده و بطوریکه از مقدمه آن پیداست، شخصی که نام خود را ذکر نکرده در همان سال ۹۳۹ و ظاهر آندکی بعد از فوت فخرالدین علی صفی کتاب او را دزدیده و تألیف آنرا بخود بسته و بقصد تقدیم تألیف دروغین خود بشاهزاده صفوی ابوالفتح بهرام میرزا دیباچه را بدینصورت تغییر داده است :

« بعد از ادای تحمیدات الهی نموده می آید که در شهر سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه آفتاب جهانتاب کشور ستانی و نیر فیروز عالم افروز جهانبانی اعلیحضرت عدالت منقبت هدایت مرتبت خلاصه خاندان طیبین و طاهرین نقاوه دودمان ائمه معصومین ظل الله فی الارضین قهرمان الماء و الطین ابوالمظفر طهماسب پادشاه خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه با برادران نامی گرامی خصوصاً شاهزاده نامدار کامگار عالیقدر متعالی اقتدار ابوالفتح بهرام میرزا ایده الله میامن الطافه بین عباد المخلصین ، ظل ظلیل عنایت و سایه بلند پایه رعایت بر سر خالک نشینان خراسان انداخت و برای عالیحضرت بهرامی خجسته فرجاسی که برادر اعیانی اعلیحضرت خاقانیست بر آینه ضمیر منیر که جام جهان نمای صغیر و کبیرست اگر غبار ملالی بنشیند ، باین نکات بهجت افزای بزداید و محو فرماید و شیخ سعدی شیرازی رحمدالله مؤید این مضمون فرموده الخ » که با مقابله و مقارنه دیباچه اصلی کتاب ، ساختگی بودن آن بخصوص نارسایی عبارات از آنجا که میگوید : و برای عالیحضرت بهرامی بیعد ، بخوبی آشکار و نمودارست ، ازین نسخه در حواشی بنشانه نسخه «م» یاد شده است ،

۳ - نسخه شماره ۵۷۶۵ کتابخانه ملی ملک که تاریخ تحریر آن (۱۱۵۵) است و منتخبی است ازین کتاب و حکایات آنرا درهم و بدون ذکر ابواب و فصول نوشته است ،

۴ - نسخه شماره ۶۲۸۱ همان کتابخانه که در سال ۱۱۱۴ کتابت شده و آن نیز منتخباتیست با این تفاوت که دو برابر نسخه اخیر الذکرست و این نسخه از کتب مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت بوده که بعد از فروش نصیب کتابخانه ملی ملک شده و در حواشی بنشانه نسخه «ه» از آن یاد کرده ایم ،

۵ - نسخه مرحوم توفیق از حیث صحت تا حدی بر سایر نسخ رجحان دارد و مرحوم توفیق آنرا در سال ۱۳۳۷ قمری از روی نسخه دیگری که متعلق بیکی از دوستانش بوده بخط نستعلیق زیبای خود عیناً استنساخ کرده است ، ازین نسخه بنشانه نسخه «ت» یاد شده ،

۶ - نسخه آقای حاج محمد رمضانی که در چهاردهم صفر سال ۱۰۷۷ کتابت شده اگرچه اقدم نسخ ما محسوبست ولی دارای اغلاط زیادست و بسیاری از حکایات را نیز فاقدست ، با اینوصف در حینی که کتاب زیر چاپ بود وجودش برای ما نیک مغتنم بود و برای اطمینان خاطر سخت مفید واقعشد ، این نسخه در حواشی بنشانه «ر» نموده شده است ،

۷ - نسخه مرحوم اقبال بدست سه نفر کتابت شده و پشت صفحه اول آن چنین نوشته شده است : بخط فرزندان و آخوندنوشته شد در روز دوشنبه سوم ذیحجه سنه ۱۲۶۷ جلد شده مقابله کمی شده بحضور محمد ولی رسید « (ظاهرآ محمد ولی میرزا پسر فتحعلیشاه) این نسخه چندان مغلوط بود که بهیچوجه در خور اعتناء نبود و پس از مطالعه و چندین روز صرف وقت عاقبت چشم از آن پوشیدم ،

بطوریکه گفته شد چون جمیع نسخ مغلوط بود وبخصوص نامهای اشخاص کمتر بصورت اصلی نوشته شده بود ، ناچار برای تصحیح بماند و مصادر مؤلف و کتب رجال رجوع میکردم و بهمین لحاظ نتوانستم هیچیک از نسخ را اساس کار خود قراردهم و لذا هم خودرا مصروف آن داشتم که از مجموع نسخ یک نسخه صحیح و منقح استنساخ کنم و با حصول اطمینان قطعی از ذکر نسخه بدل پرهیزم ،

حواشی و تراجم اعلام

در حواشی کتاب اختلاف روایات و احیاناً اشتباهات مؤلف با ذکرمانند تذکار داده شده و گاهی تکمله‌یی نیز آورده‌ام و در تراجم اعلام اگر مطلبی را از دو یا سه کتاب گرفته‌ام مأخذ خود را با التزام بذکر شماره صفحه نام برده‌ام و در واقع یک کلمه بدون ذکر سند دیده نمیشود ، از معنی لغات مشکله و شرح مصطلحات نیز خودداری نشده تا فائده عام داشته باشد ،

امید است که این خدمت ناچیز در پیشگاه ارباب تحقیق مقبول افتد و لغزشهای
مرا چشم پوشند ،

در خاتمه یادآور میشود که این کتاب را پس از تصحیح و تحشیه از نظر
دوست دانشمند ادیب ارباب عالیقدر آقای غلامرضا دبیران که حقاً از فضلاء و نُهّاء کم
نظیرند گذراندم و معزی‌الیه با حوصله تمام از آغاز تا انجام آنرا بدقت مطالعه فرموده
نظرهایی دادند که بسیار بجا بود و نیک بکار آمد ، ازینرو رهین استنان و سپاسگزار
ایشانم ،

همچنین از آقایان کمال دربندی و حاج محمد رضائی که بیدریغ نسخه
خود را در اختیارم قرار دادند کمال تشکر را دارم ،
از شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء نیز که در طبع کتب
سودمند و نشر فرهنگ همیشه پیشقدم بوده و این کتاب بسرمايه ایشان بطبع رسیده است ،
بخصوص از مساعدتهای دوست گرامی آقای جعفر اقبال و مجاهدتهای ایشان در اینراه
سپاسگزارم ،

ناگفته نماند که اگرچه قصد نگارنده این بود که آنچه از قرآن و حدیث
و حکم و امثال عرب درین کتاب هست معرب چاپ شود ولی چون بمقدار مورد نیاز
حروف معرب در چاپخانه بانک ملی موجود نبود ، فقط درپاره‌یی از موارد از جمله
نامهای اشخاص از اعراب استفاده شد و امیدوار است که در چاپ بعد ترتیبی داده
شود که رفع این تقیصه بشود و کتاب با اعراب کامل از کار درآید ،
همین مقدار موفقیت در زیبایی چاپ و استفاده از اعراب را هم مرهون
مساعی و حسن توجه جناب آقای مهندس شفیع رئیس محترم چاپخانه بانک ملی
هستم و از الطاف ایشان همچنین زحمات متصدیان طبع : آقایان وثوق و حاج احمد محبت
و صدیقی از صمیم قلب سپاسگزارم ،

تهران ، آذرماه ۱۳۳۶ ، احمد گلچین معانی

www.KetabFarsi.com

فهرست ابواب و فصول کتاب

باب اول

در بیان استعجاب مزاح و ذکر بعضی از مطایبات حضرت پیغمبر باوصی
خود علیهما الصلوة والسلام و اولاد واصحاب رضی الله عنهم و این باب
مشمولست بر هشت فصل

ص ۵

فصل اول

در بیان استعجاب مزاح و اثبات آنکه مطایبات از جمله سنن مرضیه است

ص ۷

فصل دوم

در مطایبه آنحضرت با وصی خود علیهما الصلوة والسلام

ص ۹

فصل سوم

در مزاح آنحضرت با حسنین علیهما السلام در دو بخش

ص ۱۲

فصل چهارم

در مزاح آنحضرت با مردان صحابه

ص ۱۷

فصل پنجم

در مزاح آنحضرت با کودکان صحابه

ص ۱۹

فصل ششم

در مزاح آنحضرت با زنان صحابه

ص ۲۱

فصل هفتم

در مزاح و مطایبه صحابه در حضور آنحضرت

ص ۲۴

فصل هشتم

در مزاح صحابه با یکدیگر در غیبت آنحضرت

ص ۲۵

باب دوم

در ذکر بعضی از نکات شریفه و حکایات لطیفه ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و اگر چه آن نه از قبیل مزاح و طیبست و اما در غایت
لطافت و عذوبتست ، و این باب مشتملست بر دوازده فصل

ص ۳۱

فصل اول

در ذکر بعضی از کلمات قدسیه و تصرفات لطیفه حضرت امیر علیه السلام

ص ۳۲

فصل دوم

در ذکر بعضی از نکات لطیفه امام حسن علیه السلام

ص ۳۷

فصل سوم

در ذکر بعضی از کلمات شریفه امام حسین علیه السلام

ص ۳۹

فصل چهارم

در ذکر بعضی از انفاس نفیسه امام علی سجّاد علیه السلام

ص ۴۱

فصل پنجم

در ذکر بعضی از فوائد انفاس امام محمد باقر علیه السلام

ص ۴۳

فصل ششم

در ذکر بعضی از نکات لطیفهٔ امام جعفر صادق علیه السلام

ص ۴۵

فصل هفتم

در ذکر شمعیه‌یی از انفاس متبرکهٔ امام موسی کاظم علیه السلام

ص ۴۹

فصل هشتم

در ذکر بعضی از کلمات قدسیهٔ امام علی رضا علیه السلام

ص ۵۳

فصل نهم

در ذکر بعضی از عبارات لطیفهٔ امام محمد تقی علیه السلام

ص ۵۵

فصل دهم

در ذکر بعضی از اشارات شریفه و عبارات لطیفهٔ امام علی نقی علیه السلام

ص ۵۷

فصل یازدهم

در ذکر بعضی از انفاس متبرکهٔ امام حسن عسکری علیه السلام

ص ۵۹

فصل دوازدهم

در ذکر بعضی از علامات امام محمد مهدی علیه السلام

ص ۶۱

باب سوم

در ذکر حکایات لطیفهٔ ملوک و نکات ظریفهٔ سلاطین

و این باب مشتملست برده فصل

ص ۶۷

فصل اول

در علم و فراست پادشاهان و حدت طبع و ظرافت ایشان در توقیعات

ص ۶۹

فصل دوم

در علو شأن پادشاهان و عزم درست و همت بلند ایشان

ص ۷۳

فصل سوم

در ترك شهوت پرستی ایشان

ص ۷۷

فصل چهارم

در سیاست ایشان

ص ۷۹

فصل پنجم

در تهدید و وعید ایشان کارگران دیوان را

ص ۸۱

فصل ششم

در شجاعت و رأی صائب ایشان

ص ۸۳

فصل هفتم

در دینداری و مسلمانی پادشاهان

ص ۸۷

فصل هشتم

در احترام ایشان بزرگان را

ص ۸۹

فصل نهم

در رحمت و شفقت ایشان بر زیردستان

ص ۹۱

فصل دهم

در عفو و اغماض ایشان

ص ۹۳

باب چهارم

در لطائف امراء و مقربان و وزراء و ارباب دیوان

و این باب مشتملست بر شش فصل

ص ۹۵

فصل اول

در لطائف امراء و مقربان و وزراء نزد سلاطین

ص ۶۱

فصل دوم

در لطائف وزراء نسبت بابناء جنس و عمال دیوان

ص ۱۰۳

فصل سوم

در تعلیم و تهدید وزراء عمال دیوان را

ص ۱۰۷

فصل چهارم

در لطائف و نصایح وزراء نسبت بظالمان و ستمگاران

ص ۱۱۱

فصل پنجم

در لطائف وزراء نسبت باکابر و افاضل

ص ۱۱۳

فصل ششم

در لطائف وزراء بدوستان و ارباب حاجات

ص ۱۱۵